شیرازه

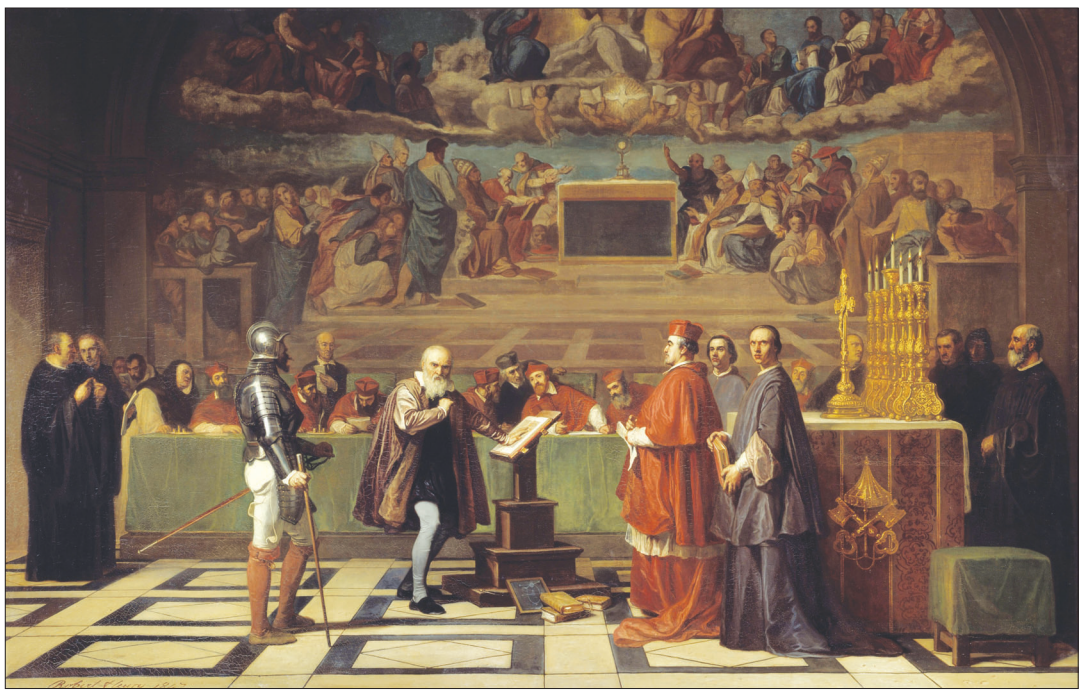
نگاهی به کتاب «چریک: خاطرات مهدی میرعبدالله‌یانی»

خاطرات چریک‌های شهری

جواد لگزیان: در آن سال‌های ظلمانی که رژیم سلطنتی می‌خواست همه جوانان عاطل و باطل باشند و فکر و مطالعه نکنند و کاری به کار حکومت نداشته باشند تا اعتراضی در کار نباشد، جنبشی شکل نگیرد و حزبی تشکیل نشود، جوانانی اهل مطالعه و پرشور همگام با تمامی انسان‌های فعال و پویای سایر نقاط جهان قدم در راه تغییر تاریخ گذاشتند و مسیر دیگری را برای زندگی برگزیدند. مهدی میرعبدالله‌یانی در کتاب «چریک: خاطرات مهدی میرعبدالله‌یانی» تلاش می‌کند با بیان خاطرات خود در سال‌های حادثه‌خیز ۴۹ تا ۵۲ نشان دهد چگونه وقتی سلطنت تمام راه‌های آزادی‌خواهی را مسدود کرده بود، جوانان انقلابی به این نتیجه رسیدند که باید آتش انقلاب بیفروزند و همراه با انقلاب کوبا، انقلاب الجزایر، انقلاب ویتنام و انقلاب فلسطین به سوی آینده حرکت کنند. مهدی میرعبدالله‌یانی در سراسر کتاب تمام اتفاقات اجتماعی و سیاسی را با کمک بریده‌های روزنامه‌ها در متن دیگر رویدادهای مشابه در گستره منطقه‌ای و جهانی بررسی می‌کند و تصویری کامل از رخدادها به دست می‌دهد تا خواننده کاملا دریابد که برای مثال هم‌زمان با جشن‌های دو هزار و پانصد ساله، ایران و جهان در چه شرایط و اوضاعی قرار داشته است. به این ترتیب کتاب به موازات بررسی مبارزات چریکی در ایران، گزارشی از شیوه مبارزه در سراسر جهان در آن دوران به دست می‌دهد. در صفحات نخست آمده است که میرعبدالله‌یانی دانشجوی رشته برق ذوب‌آهن اصفهان با دعوت آشنایان فامیلی، هادی پاکزاد شوهرخواهرش و عبدالله مهری در اولین جمعه فروردین هزار و سیصد و پنجاه به پیوستن به شاخه مسلح ساکا (سازمان انقلابی کمونیست‌های ایران) ترغیب می‌شود. مهدی برای مشورت سراغ دو هم‌شاگردی دبیرستانی خود حسین و محمد می‌رود و بحثی جالب درمی‌گیرد: حمله چریک‌ها به پاسگاه سیاهکل و متعاقب آن تیرباران‌کردن سیزده نفر از چریک‌ها در ۲۶ اسفند ۴۹ توسط رژیم و سایر اتفاقات را بررسی کردیم. حسین و محمد با عملیات چریکی مخالف بودند و معتقد بودند که این عملیات تأثیر منفی در انقلاب اجتماعی مردم ما می‌گذارد. من اشاره به انقلاب کوبا و پیام چه‌گوارا در سال ۱۹۶۶ کردم و معتقد بودم آنچه در میهن ما و در بین روشنفکران انقلابی می‌گذرد، محصول تأثیر حرکت‌های جهانی ازجمله انقلاب کوبا و جنگ ویتنام است. آن روز به جمع‌بندی واحدی نرسیدیم. قرار گذاشتیم بیشتر مطالعه و اطلاعات جمع کنیم. با گسترش ساکا، ساواک این تشکیلات را زیر ضرب قرار می‌دهد و مهدی دستگیر می‌شود اما پس از سه ماه آزاد می‌شود و تصمیم می‌گیرد اکا را به راه بیندازد: آن روزها در سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ گروه‌های چریکی اسپانیا که علیه فرانکو دیکتاتور اسپانیا مبارزه می‌کردند نام سازمانشان اِتا بود. من بر وزن همین نام اِتا، اِکا را برای گروه خودمان انتخاب کردم که مخفف اتحادیه کارگران انقلابی بود و وقتی صحبت از نام‌گذاری گروهمان شد من این نام را مطرح کردم و رفقا همان را پسندیدند و قبول کردند. طبق روایت کتاب: حال جنگ چریک‌ها و ساواک به صورت جنگ تن‌به‌تن درآمده و ساواک با تمام قدرت بسیج شده که جنگ چریک شهری را در نطفه خفه کند و در این راه از هیچ‌گونه شکنجه‌ای برای به دست آوردن اطلاعات دریغ نمی‌کند. چراکه باید تا قبل از شروع جشن‌های دو هزار و پانصد ساله ریشه جنگ چریکی را بسوزاند. این تاخت‌وتازهای ساواک، مهدی و همفکران را به فکر راه‌های جدید همچون پخش اعلامیه و تهیه جزوه انداخت: برای مقابله با این تاکتیک‌های ساواک، باید ما هم کاری می‌کردیم. شروع کردیم به نوشتن جزوه‌ای با نام «چگونه در باد می‌توان آتش افروخت». در این جزوه به آموزش سمپات‌هایی می‌پرداختیم که برای حفاظت از خود و رفقای خود از چه روش‌هایی باید استفاده می‌کردند. میرعبدالله‌یانی روزگار مردمان را در آستانه جشن پادشاه چنین توصیف می‌کند: محمد که برای خدمت سپاهی دانش به لار در استان فارس رفته بود، از وضع بهداشت و زندگی مردم در آنجا تعریف می‌کرد و از اینکه آب باران را در گودال‌هایی جمع می‌کردند و پر از خاکشی می‌شد، بعد همان آب را با پارچه صاف می‌کردند و می‌خوردند و ده‌ها بیماری می‌گرفتند و بی‌سوادی و فقر و هزار بدبختی دیگر و اینکه در نزدیکی همان لار فارس جشن‌هایی با این مخارج که فقط برای خرید ریش و سبیل مصنوعی به‌اصطلاح سربازان هخامنشی صدها هزار تومان خرج کرده بودند به راه می‌انداختند، این روشنفکران را از خود بی‌خود می‌کرد و این وظیفه را به عهده آنها محول می‌کرد که شیر خفته را بیدار کنند، و چون راه‌های بیداری این شیر خفته را از راه‌های دموکراتیک سد کرده بودند، روشنفکران اسلحه را و به قول ارنستو چه‌گوارا لوله تفنگ را تنها شیپور بیداری توده‌ها تشخیص داده بودند... درحالی‌که یک روستای صدخانواری را می‌شد با پنجاه دلار لوله‌کشی کرد و با صد دلار می‌شد برق به آن روستا برد و سه هزار از این روستاها در ایران بود که از نعمت آب و برق محروم بودند، به راه انداختن جشن‌های دو هزار و پانصد ساله با این هزینه‌ها چه ضرورت داشت. به نوشته مهدی میرعبدالله‌یانی: دنیا از انقلاب و دگرگونی داشت می‌ترکید. در آمریکا مردم به راه افتاده بودند و بر ضد جنگ ویتنام تظاهرات می‌کردند. اما حکومت شاهنشاهی هنرپیشه‌ها را به ایران دعوت می‌کرد و تیم‌های فوتبال خارجی را به ایران می‌آورد. یک روز محمدعلی کلی قهرمان بوکس جهان را به ایران می‌آورد و یک روز پله قهرمان فوتبال و خلاصه سر جوان‌ها را به این چیزها گرم می‌کرد که از یادشان برود که چه ثروتی زیر پایشان است و روستاهایشان با یک زلزله با خاک یکسان می‌شود و پنج هزار نفر یک‌شبه می‌میرند. رژیم سلطنتی که علاقه زیادی به خیمه‌شب‌بازی داشت همچنین نیکسون را به تهران کشاند و جمعیت زیادی را برای خوشامدگویی فراهم کرد. اما قاسم رحمانی برای مهدی میرعبدالله‌یانی تعریف می‌کند که چطور دانشجویان نیکسون را با سنگ‌بارانی تماشایی بدرقه کرده بودند: ماشین‌ها و موتورهای محافظ که رسیدند و در حال عبور بودند چنان سنگ‌بارانی کردیم که آسمان از سنگ و آجر سیاه شد و پاسبان‌ها فرار کردند و سنگ‌ها روی ماشین نیکسون و محافظان فرود آمد و ما همچنان سنگ به پارکوی می‌ریختیم و نیکسون و دارودسته در حالت فرار از آنجا دور شدند. خلاصه هرچند استقبال خوبی از جناب نیکسون نکردیم، بدرقه خوبی کردیم که از خاطرش نرود و فکر نکند ملت ایران همان بچه‌مدرسه‌ای‌ها و کارمندانی بودند که به‌زور برای پیشواز از ایشان آورده بودند. در ادامه خاطرات، مهدی که در ذوب‌آهن اصفهان در قسمت هدایت فنی بخش تله مکانیک مشغول به کار بود، با همراهی دوستان در محیط کارخانه ذوب‌آهن با پخش اعلامیه مبارزه را ادامه می‌دهد تا اینکه طی ماجرایی مهدی را به مصلحت خود به مأموران معرفی می‌کند و با تیم جراحی ساواک روبه‌رو می‌شود: آنها یک تیم جراحی کامل بودند که هوشنگی به‌عنوان رئیس تیم، به‌خوبی آنها را راهنمایی می‌کرد. واقعا که لقب دکتر برازنده‌اش بود. ناسزاهایی به من می‌گفت که تا آن زمان در هیچ‌جا نشنیده بودم. من خودم بچه خیابان مولوی تهران بودم ولی تا آن روز این همه فحش و بد و بیراه را یک‌جا نشنیده بودم. آنها حتی از من سؤال نمی‌کردند؛ انگار می‌خواستند از من انتقام بگیرند، فقط می‌کوبیدند و من فقط فریاد می‌کشیدم، فریادهایی از ته دل. جلد اول «چریک» با شرح قتل باخیش، مبارزی از دیار جنگل زیر شکنجه و صحنه‌سازی مأموران برای خودکشی جلوه‌دادن این جنایت پایان می‌یابد.



چریک
خاطرات مهدی میرعبدالله‌یانی
انتشارات اختران



دین و سکولاریسم

حمزه کرمی
دکترای فلسفه تطبیقی

سکولاریسم عقیده‌ای است مبنی بر جداشدن نهادهای حکومت و دولتمردان از نهادهای مذهبی و دینی در یک جامعه. ماکس وبر، سکولاریسم را به معنای جدابودن جامعه دینی از جامعه سیاسی می‌داند. در واقع به معنای جدایی دین از حکومت و سیاست. ریشه‌های به وجود آمدن سکولاریسم را بایستی در عملکرد کلیسا در قرون وسطی، و تحول جوامع غربی از قرون وسطی به عصر جدید جست‌وجو کرد. کلیسا در قرون وسطی حاکم مطلق جوامع غربی و اروپایی بود. کلیسا ابتدا با علم و دستاوردهای علمی بشر که با تعالیم تحریف‌شده مسیحیت منافات داشت، به مبارزه برخاست. بسیاری از باورهای کلیسا تحریف شده و دور از تعالیم واقعی مسیح، بلکه ساخته‌وپرداخته روحانیون و کشیشان مسیحی بود. مثلا کلیسا در قرون وسطی معتقد بود خورشید به دور زمین می‌گردد، وقتی گالیله فرضیه گردش زمین به دور خورشید را مطرح کرد، این کشف او با تعالیم مسیحیت و کلیسای مسیحی در تعارض بود، لذا کلیسا با اندیشه گالیله به مخالفت برخاست و او را محکوم به اعدام کرد! تا آنجا که گالیله از نظریه خویش عدول کرد و نجات یافت. اما گالیله و شاگردانش هیچ‌گاه باور خود مبنی بر گردش زمین به دور خورشید را از دست ندادند و صرفا به علت فشارهای کلیسا، آن را مخفی کردند. کلیسا در تمام زمینه‌های علمی و فلسفی که با مبانی‌اش ناسازگار بود به مقابله سرسختانه برخاست. نمونه دیگر، فیلسوف شهیر ایتالیایی جوردانو بورنو بود. او در بین فیلسوفان عصر خود، وحدت وجودی بود. به دلیل مخالفتش با عقیده «تثلیث» در مسیحیت و کلیسای حاکم از سوی کشیشان مسیحی به اعدام محکوم شد. همان‌طور که می‌دانیم مسیحیت تحریف شده و کلیسا معتقد است که خداوند (پدر) از آسمان به زمین هبوط و نزول کرده و در مسیح (پسر خدا) حلول نموده و روح مقدس خود را در کالبد مسیح جای داده است. لذا اصل تثلیث (پدر، پسر، روح‌القدس) از این باور ناشی می‌شود. جوردانو بورنو فیلسوف ایتالیایی معتقد بود آنچه در هستی وجود دارد یا خالق است یا مخلوق و تثلیث را که از باورهای مسیحیت تحریف شده بود قبول نداشت. او گفت خداوند «خالق» و مسیح «مخلوق» خداوند است. اینکه خداوند هبوط کند و در کالبد مسیح جای بگیرد غیرممکن و غیرواقعی و حرفی نادرست است. بدین‌سان او هبوط و نزول خداوند را به زمین و حلول در کالبد مسیح را به‌شکلی که کلیسا ترویج می‌کرد، انکار نمود. لذا کلیسا که در مقابل بورنو، استدلالی نداشت او را به اعدام محکوم کرد. بورنو را زنده‌زنده در آتشی که با هیزمی فراوان شعله‌ور کرده بودند، سوزاندند. این‌گونه برخوردهای خشن از سوی کلیسا در مقابل همه تئوری‌های علمی و فلسفی نوپدید، زمینه را برای سرخوردگی اجتماعی و رویگردانی از دین و کلیسا فراهم ساخت. در قرون وسطی کلیسا آن‌چنان در مسیر غلط خود پیش رفت تا اعلام نمود «علم شجره ممنوعه» است. اساسا کلیسا علم را در مقابل و مخالف با دین معرفی می‌کرد. لذا با رفتارهای تحکم‌آمیز و بی‌منطق خود جامعه را به سمت تصلب فکری سوق می‌داد. جمعیت فوج‌فوج به کلیسا که نماینده دین رسمی و خود را نماینده مسیح(ع) معرفی می‌کرد، پشت می‌نمود! فشارهای کلیسا اما نتوانست افکار عمومی غرب را همراه و متقاعد کند، لذا جامعه کم‌کم پی برد که باورها و استدلال‌های کلامی مسیحیت و کلیسای آن روز، فاقد پشتوانه وحیانی و عقلی و استدلالی است. مسیحیت تحریف‌شده نتوانست پاسخ‌گوی نیازهای جوامع غربی باشد. با خرافه‌پرستی و ظاهربینی دینی، بی‌اساس‌بودن باورهای کلیسا در نحوه مواجهه کلیسا با فرضیات علمی و فلسفی آشکار گشت. استاد مطهری در کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» در این زمینه توضیحات مفصلی را ارائه نموده است. مطهری یکی از دلایل گرایش جامعه غرب به مادی‌گری را نحوه برخورد خشن و بی‌منطق کلیسا با تئوری‌ها و پدیده‌های علمی و فلسفی جدید می‌دانست. کلیسا و مسیحیت که باید دلیل هدایت بشر و مظهر محبت به او باشند، به صورتی درآمد که با روش‌های خشن، باورهای بی‌پایه خود را به جامعه تحمیل می‌کرد. با تداوم این روش‌ها، دین جلوه و ظاهری خشن و بی‌منطق و توأم با اختناق و سانسور و استبداد پیدا کرد. در اینجا دین در مقابل علم و تجدد و نوآوری و به عبارتی در برابر مردم قرار گرفت. مردم بین گزینه دین و علم و تجدد و پیشرفت و... به خاطر منطق ضعیف و رفتار کلیسا از دین عبور کردند! از طرفی کلیسا مدعی بود که حاکم و پادشاه و فرمانروا منصوب خداست و صرفا در مقابل خداوند پاسخ‌گوست. پادشاه هرگونه تصمیمی را حتی بدون رعایت مصالح مردم می‌تواند اتخاذ کند، و برای تصمیمات خود فقط به خداوند پاسخ‌گوست، زیرا فرمانروا برگزیده خداوند است! او پاسخ‌گوی مردم نخواهد بود! و مردم بایستی از پادشاه و فرمانروا فقط اطاعت کنند. هرگونه نافرمانی از فرمانروا به‌منزله نافرمانی از خداوند است. این‌گونه بود که دین از سوی کلیسا، ملعبه استبداد و خودکامگی فرمانروایان قرار گرفت. مردم در این حالت بین دو گزینه خدا و اطاعت از فرمانروا از یک طرف و آزادی از طرف دیگر قرار گرفتند. طبیعی است با این منطق سست و روش‌های غلط، مردم از خداوند عبور می‌کنند و به آزادی روی می‌آورند. مسیحیت آن روز، مردم را بین دوگانه‌های «علم یا دین» و «دین یا آزادی» قرار داد. جامعه از دین عبور کرد و علم و آزادی را انتخاب کرد! بدین‌سان جامعه از دین و دینداری صرف‌نظر کرده و کلیسا را در مقابل باورهای غلط خویش رها کرد. کم‌کم جریانی در مسیحیت به قصد پیرایه‌زدایی از دین مسیح به وجود آمد، ازجمله چهره‌های برجسته آن مارتین لوتر (۱۴۸۳- ۱۵۴۶) از رهبران اصلاحات دینی در مسیحیت بود که تلاش کردند پیرایه‌ها را از مسیحیت بزدایند، لذا بحث تفکیک دین از سیاست، از همان زمان توسط این جریان مطرح گردید. نهضت اصلاح دینی باعث درهم‌شکستن ابهت و نقش کلیسا شد. ظهور نوعی فرقه سیاسی جدید، درگیری فرقه‌های مسیحی را در پی داشت. از طرفی جنگ‌های صلیبی مسیحیان با مسلمانان، مردم اروپا را از حالت چشم و گوش بسته‌بودن خارج کرد. آنها با باورها و دین مسلمانان در خلال جنگ‌های فی‌مابین بیشتر آشنا شدند. همه اینها زمینه‌ساز تحولات جدیدی در غرب شدکه از آن به‌عنوان «سکولاریسم» نام می‌بریم. پس از سکولارشدن جامعه غربی، آنها تلاش کردند تمام موضوعاتی که کلیسا آن را ممنوع می‌دانست یا آن را از دسترس جامعه خارج می‌کرد دوباره مورد توجه قرار دهند. ازجمله ۱- علم‌محوری. در عصر روشنگری آنچه علم ثابت می‌کرد مورد توجه و اقبال جامعه قرار می‌گرفت، زیرا علم برای حل مشکلات جوامع بشری نسخه‌های جدیدی داشت که منجر به ظهور تکنولوژی و نوآوری‌های جدید می‌شد. کم‌کم علم جای دین را گرفت، زیرا مردم یافته‌های علمی را برای اداره جامعه کافی می‌دانستند. فرانسیس بیکن تجربه‌گرایی را در عصر روشنگری پایه‌گذاری کرد. تحقیقات تجربی جای تفسیرهای دینی و سنتی را گرفت، لذا تعارض دین و علم به یکی از موضوعات جامعه غرب تبدیل شد و هنوز هم این تعارض ادامه دارد. تئوری‌های جدید در فضاشناسی و نجوم و هئیت که توسط کپرنیک، کپلر و گالیله مطرح شد، کلیسا و کتاب مقدس را به چالش کشید. مسیحیت تحریف‌شده و کلیسای مسیحی در مقابل پدیده‌های جدید، توان مقابله و توضیحات و اقناع جامعه را نداشتند. کلیسا وقتی نتوانست در برابر پدیده‌ها، افکار و فرضیه‌ها حرف درستی برای مردم داشته باشد، کم‌کم منزوی شد. ۲- آزادی، تسامح و تساهل و گرایش‌های لیبرالیستی، از دومین اصول و دستاوردهای سکولاریسم بود. تساهل و مدارا و آزادی اندیشه از نتایج سکولاریسم بود. تمرکز بشر بر تجربه و علوم تجربی و بهره‌برداری بشر از حواس تجربی و ظاهری، موجبات تشکیک در معرفت دینی را فراهم ساخت. ۳- عقل‌گرایی یا «راسیونالیسم». از دیگر دستاوردهای سکولاریسم، گرایش به عقل‌گرایی و راسیونالیسم بود؛ به این معنا که انسان با استفاده از عقل، می‌تواند، زندگی بشریت را سروسامان بخشد. ۴- مبارزه با سنت‌ها. فرهنگ امروز غرب سنت‌ستیز است؛ یعنی تلاش شده است در فرهنگ جوامع غربی، مبارزه با دین و سنت جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. امروزه آنچه مدرن، نوظهور و جدید است در غرب مورد استقبال است و آنچه مربوط به گذشته، به‌ویژه مربوط به ادیان است، برای بشریت بی‌فایده و بی‌ثمر معرفی می‌شود. هانری کربن، فیلسوف بزرگ فرانسوی در کتاب «واقع‌انگاری رنگ‌ها و علم میزان» در این‌باره می‌نویسد: «در حقیقت کلیسا و سکولاریسم برخلاف آنچه در نگاه نخست به نظر می‌رسد گویی برای مقابله با دینداری اصیل، هم‌پیمان شده‌اند! کلیسا به‌عنوان ظاهرگرایی دینی، نادانسته و ناخواسته، راه تاخت‌وتاز سکولاریسم به دژ دیانت حقیقی را هموار ساخته است». می‌توان گفت همه همّ و غم کسی همچون کربن به مقابله با چنین فرایندی معطوف بوده است. کربن می‌گوید: «همه اهل معنا و مشرقیان عالم باید در اقصی نقاط دنیا یکدیگر را شناسایی کنند و بر سر این آرمان با هم هم‌پیمان شوند که با عرفی‌شدن دین مبارزه کنند». در حقیقت عرفی‌شدن و اجتماعی‌شدن از نظر کربن، صرفا به معنای بی‌دینی و لامذهبی نیست، بلکه معنایی عام‌تر از این دارد، و آن عبارت از زیستن در ساحت ظاهر است. خواه آدمی دیندارانه زندگی کند و خواه غیردیندارانه! هرگاه که زندگی آدمی به ساحت ظاهر محدود گردد، در حقیقت دروازه ملکوت به رویش بسته می‌شود! بنابراین از معنویت و حقیقت دین، طرفی نمی‌بندد. کاری که کلیسا با ظاهرگرایی در قرون وسطی انجام داد، معنویت مسیحیت را از بین برد و قداست آن را نابود کرد. راه چاره چیست؟ کربن می‌گوید ابتدا باید خدا را شناخت، به حضرتش عشق ورزید و آنگاه عبادتش کرد. عبادت فارغ و تهی از علم و عشق به معبود، به صرف لقلقه زبان و انجام اعمال و حرکات مخصوص، تنزل می‌یابد. برای این مهم باید دروازه ملکوت را به روی آدمیان گشود، و با دیدن ملکوت است که دیگر پایبند ناسوت نمی‌شوند. این است راه مقابله با ناسوتی‌شدن و عرفی‌شدن دین. کاری که کلیسا با ظاهرگرایی خود عاجز از انجام آن بود. آدمی برای شهود ملکوت و ورود به آن، نیازمند نوعی آزادی روحانی و معنوی است. کلیسای کاتولیک ازجمله عوامل محدودسازی آزادی معنوی است! به همین دلیل کربن در مواقع متعدد زبان به نقد کلیسا و کلیساییان می‌گشاید. کلیساییان و دیگر متولیان امور دینی به‌طور کلی خود را متولی معنویت و حقیقت دین می‌دانند، چنان است که گویی باب نجات در کلیسا و آن‌هم از مجرای کلیساییان به روی انسان‌ها گشوده می‌شود. در آیه‌ای از انجیل یوحنا از زبان مسیح(ع) می‌خوانیم: «من طریقم، من حقیقتم، و من حیاتم. هیچ‌کسی نمی‌تواند جز از طریق من بر پدر (خدا) وارد شود». حال کلیسا خود را نماینده مسیح می‌داند! کربن بر آن است که این دعوی که زمام امور معنوی انسان‌ها در دست نهاد خاصی است، وجه معقولی ندارد. دکتر انشاالله رحمتی، فیلسوف برجسته و استاد ارشد مجمع فلاسفه ایران، در این‌باره می‌نویسد: اولا عرصه امور معنوی و نوع راهیابی انسان‌ها به عوالم برتر هرگز تحت قاعده واحدی درنمی‌آید. تصور می‌کنم معنای این حدیث پیامبر اسلام(ص) که می‌فرماید: الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق، همین است. عمدتا این حدیث را ناظر بر کثرت ادیان گرفته‌اند. و البته این کثرت در ساحت ظاهر مدنظر است، ولی بیش از همه ناظر بر کثرت در ساحت باطنی دین است. ناظر است به تعداد راه‌های به سوی خداوند؛ به این معنا که هر انسانی خود لااقل به صورت بالقوه راهی به سوی حق است و چه‌بسا به تعداد نفس‌ها و دم و بازدم‌های انسان‌ها می‌توان راه هدایت به سوی خداوند را جست‌وجو کرد. این را هم که عیسی(ع) فرمود: در خانه پدرم منزل‌های بسیار وجود دارد (انجیل یوحنا) به همین معنا می‌توان گرفت. تبیین این نوع ارتباط که ارتباطی عاشقانه و عالمانه با خداوند است، از عهده الهیات ظاهری ساخته نیست. الهیات مسیحی و کلیسا، الهیاتی ظاهری بود و قادر به ایجاد ارتباط وثیق بین بندگان و خداوند نبود.

در اسلام اما نه‌تنها دین هیچ‌گونه مخالفتی با علم ندارد، در آموزه‌های دینی و قرآن کریم بارها از طلب علم سخن رفته است و هیچ‌گاه در مقام مقایسه، عالمان با جاهلان هم‌تراز گرفته نشده‌اند. آیات و روایات زیادی در اسلام درباره لزوم علم‌پژوهی وجود دارد که بسیار قابل اهمیت است. اما نکته‌ای که در اسلام می‌تواند خطرآفرین باشد، قرائت‌های صلب و ناصواب از دین، ظاهرگرایی و سطحی‌نگری دینی و روش‌های نامطلوب در تبلیغ دینی است. همان‌طوری که در قرون وسطی، مسیحیت با روش‌های غیرمنطقی و غیراستدلالی، عملا دین را در برابر علم و خدا را در برابر آزادی قرار داد و این مسئله باعث عبور مردم از دین و توجه آنها به علم و آزادی شد و گسترش سکولاریسم را در پی داشت. همین خطر امروزه برای جامعه مسلمان نیز وجود دارد. چنانچه متولیان دینی و فرهنگی، روش‌های تحکمی و توأم با اکراه و اجبار درباره آموزه‌های دینی و باید و نبایدهای فقهی و مذهبی را در پیش گیرند، عملا مانند کلیسا، جامعه را به سوی عبور از دین و اقبال به سکولاریسم سوق داده‌اند. متأسفانه در گذشته برخی تندروی‌ها و برداشت‌های تحکم‌آمیز از دین، متولیان امر را به روش‌های نادرست و ناصواب مانند کلیسای قرون وسطی کشانده و نتیجه آن تبدیل بخش اعظمی از جامعه، به‌ویژه نسل جوان (نسل زد و آلفا) به جامعه‌ای سکولار است که هر روز هم عبور از دین و گرایش به سکولاریسم در بین آنها افزایش بیشتری می‌یابد. نگارنده در این‌باره از متولیان فرهنگی و دینی کشور درخواست عاجزانه می‌کند که تجربه گذشته زیان‌بار ادیان دیگر را مدنظر قرار دهند و با روش‌های تحکم‌آمیز با جامعه، به‌ویژه جوانان و نوجوانان روبه‌رو نشوند، زیرا با دست خود، آنها را از دامن اسلام که دین رحمت و مهربانی است، به سمت سکولاریسم سوق خواهند داد. و چه نیک حافظ فرمود: من جرب المجرب حلت به الندامه.

عطف

مروری بر «کتاب سام» دیوید کیشیک

برای آینده‌ای که هنوز نیامده

پارسا شهری: چه می‌شد اگر تاریخِ ایمان را از نو می‌خواندیم؟ چه می‌شد اگر پرده‌های ضخیم سه‌هزاره تفسیر ابراهیمی را کنار می‌زدیم و به آن یازده فصل آغازین «پیدایش» می‌نگریستیم که گویی در خلأیی از زمان، هنوز همچون متنی مستقل و بی‌پروا می‌تپد؟ «کتاب سام» اثر دیوید کیشیک نه رساله‌ای در تبارنامه بلکه فراخوانی است برای بازگشت به آن منطق شرقی که «سام»، آن نخست‌زاده نوح و صاحبِ «نام»، نماینده آن است. این کتاب در پی آن است که «سامی‌بودن» را از چنگال نژاد و آیین برهاند و آن را همچون سنخی کلی در کالبد زیستنی باستانی بازیابد. دیوید کیشیک در این اثر راهی متفاوت می‌گشاید؛ او نه به دنبال اثبات یک حقیقت دینی بلکه در پی کشف همان حقیقت فلسفی بنیادینی است که پیش از ظهور پیامبران در بطن جهان جاری بود و اکنون زیر آوار سنت‌ها مدفون شده است. این کتاب نه برای مؤمنان به آیین‌های مألوف بلکه برای جماعتی نگاشته شده است که هنوز در «راه»اند؛ برای آنان که در جست‌وجوی گشودن گره‌های ناگشوده هستی‌اند و در پی میراثی می‌گردند که نه در خون، که در «نام» جاری است. «کتاب سام» چنان‌که در معرفی آن آمده، بازخوانی امر کهن برای آینده‌ای است که هنوز نیامده است. در بخشی از «کتاب سام» با عنوان «روز صفر» آمده است: «تفسیر سفر پیدایش زحمتی بی‌مزد و مواجب است. چیزی بیش از دو هزار سال تفسیر کتاب مقدس، در حکم همان خرس لافونتن بوده که به هوای پراندن مگس از بالین دوست غرق در خوابش با سنگ سر او را خرد و خمیر کرد. اما «با اینکه کمر موشکافی‌شده‌ترین کتاب تاریخ بشر زیر آوار تفسیرهای بسیار خم شده»، چه‌بسا معنای نهان آن مانند مگس داستان مذکور بی‌سروصدا از چنگ ما گریخته باشد... به عبارتی، هیچ بعید نیست [آوار] یک قفسه کتاب تابوت شود و اصلا بعید نیست تکثیر یک متن، یگانه دلیل فهم نادرست و فاسد ما از داستانی آغازین باشد که از حکایت خلقت آسمان و زمین تا ویرانی برج بابل را در بر می‌گیرد. نوشداروی این بلا آن است که به‌جای یکتاباوری به سراغ یگانه‌متن‌باوری برویم، یعنی بگوییم فقط یک متن وجود دارد ولاغیر، و حجم آن بسی کمتر از تصور ما است. این اثر گرانیگاه ادبیات عالم است و درست زمانی پایان می‌گیرد که با ورود ابراهیم به ماجرای کتاب مقدس، روایت قومی خاص، سرزمین موعود و رفتار ویژه خداوند با آنها مدنظر قرار می‌گیرد». چنان‌که در مقدمه کتاب آمده «سفر پیدایش» را می‌توان به سه بخش مجزا تقسیم کرد: «نخست، پیشاتاریخ اسطوره‌ای که داستان آفرینش، عدن، قابیل، توفان نوح، برج بابل و چند تبارشناسی دیگر است. بخش دوم گزارشی درباره آبای این قوم، یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. در نهایت، بخش سوم داستان مستقل یوسف است... درهم‌آمیختن این سه بخش در کتابی واحد دَرزهای پردامنی را از چشم پنهان می‌کند». نام «کتاب سام» از نخستین فرزند نوح گرفته شده و می‌توان در طول یک هفته آن را خواند و در آخر، همان مگس لافونتن باز دور از چنگ ما آزاد است و از آن سو خرس داستان نیز مانند جالوت همان‌طور با آن سرِ منهدم به ضرب سنگ فلاخن داوود نقش بر زمین است.



کتاب سام
سفر پیدایش پیش از ابراهیم
دیوید کیشیک
ترجمه ابراهیم رنجبر و امیرحسین طاهری
انتشارات نگاه